

متن پرسش

پیرو پاسخ جنابان به سوال ۳۸۲۴۵ همان اسماء الله عليهم السلام زبانی داشتند در ظاهر همسو با ادبیات قرآن و نه ظاهراً خلاف قرآن که عقلاً و نقلاً اثبات می‌شود که آن زبان (عربی مبین) کاملترین زبان یعنی نمود کاملترین عقل بشریست و اگر مدعی هستی بشر توحیدی به سمت اكمال عقل پیش می‌رود نمی‌توانید همزمان ادعا کنید زبان دیگری برای دین لازمست. ثانیاً همان اسماء الله عليهم السلام در بحث ابلیس فرمودند «اول من قاس ابلیس»، ابلیس بین چه چیز قیاس کرد؟ میان خود و آدم، اگر بگویید ابلیس جرمش آن بود که در آینه روی تو ندید و عدم سجده، به خودی خود چیز بزرگی نبوده، نتیجتاً باید بگویید جرمش به خلاف فرموده ی قرآن و احادیث تمرد تبعیت از فرمان الهی نبوده بلکه جرمش این بوده که نتوانسته نورانیت بیشتر گوهر انسانی را در مقابل گوهر خویش ببیند، چراکه: عن الصادق علیه السلام: «أَنَّ ابلیس قاس نفسه بآدم فقال خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فلو قاس الجوهر الذي خلق الله منه آدم بالنار كان ذلك أكثر نوراً و ضياءً من النار. پس به آن منطقی که راه حل مشکل دانسته اید (محق الدین الهی قمشه ای)، گناه آدم این بود که توان قیاس نداشت و به بیان دیگر، توان رویت نورانیت جوهر آدم را نداشت، و الا ترک سجده و ترک اطاعت از امر خداوند گناهی نبود که مستحق این لعن و طرد باشد. با این فرض، ابلیس توان رویت آن نورانیت را داشته و بر اساس آن عمل نکرده؟ اگر نداشته که مختار نبوده و مجبور شده پس طرد و لعن و عذاب و... برای او خارج از عدالت الهی است. چنانکه برخی همچون ابن عربی عذاب را حتی به شیرینی و گواریی تاویل برده اند. اگر داشته و عملی خلاف آن انجام داده، وجهی نداشته که ائمه برای نهی از قیاس در احکام، از این موضوع (قیاس ابلیس) یاد کنند و در ادامه هم احکامی را با مدافعیین قیاس مطرح کنند و جهل آن‌ها به مناط حکم را به رخشان بکشند. همانگونه که اسم الله الاعظم فرمودند: و لو أراد الله أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نَوْرٍ يَخْطِفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ لَفَعَلَ ، و لو فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً ، و لَخَفَّتِ الْبَلَوَى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ ، و لَكِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ ، تَمَيِّزًا بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ وَ نَفْيًا لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ » اگر خدا می‌خواست آدم را از نوری خیره کننده بیافریند بی‌گمان می‌توانست چنین کند و اگر چنین می‌کرد، گردنها در برابر او فرود می‌آمد و کار آزمایش بر فرشتگان آسان می‌شد، لیک خداوند سبحان، آفریدگان خود را به چیزهایی که اصل آن را نمی‌دانند می‌آزماید، تا با امتحان ایشان را جدا سازد و خصلت خود بزرگ بینی را از آنان بزدايد و تکبر را از ایشان دور سازد.» پس نتیجتاً امتحان ابلیس در همین عدم اطلاع کامل از جوهرها بوده و الا قیاس در احکام ممنوع نبود. چرا که اصل قیاس با علم کامل اشکالی ندارد، اشکال اینجاست که ناقص العلم را چه به قیاس و یکه به دو

کردن و بهانه تراشی و تکبر مقابل مولایی که به مولایی‌اش یقین دارد. حال سوال اینست که بر مبنای شما، ممنوعیت قیاس در احکام چگونه در زبان اسماء الله الحسنى مکرراً آمده اما در منطق باطنی‌ها و صوفیان مکرراً به قیاس در احکام و تاویل به رای عمل شده؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: نکات خوبی را مطرح می‌فرمایید. عنایت داشته باشید که قیاس در روایات که مقایسه دو امر جزئی است غیر از قیاس در منطق است. در مورد ابن عربی خوب است به نکته‌ای توجه شود که حضرت امام خمینی در نامه خود به گورباچف متذکر شدند و فرمودند: « .. و از کتب عرفا و بخصوص محیی‌الدین ابن عربی نام نمی‌برم؛ که اگر خواستید از مباحث این بزرگمرد مطلع گردید، تنی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در این‌گونه مسائل قویا دست دارند، راهی قم گردانید، تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریکتر از موی منازل معرفت آگاه گردند، که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد.» موفق باشید